

درآمدی بر اخلاق عرفانی در اندیشه تربیتی علامه محمدتقی

جعفری

محمد نجفی *

مریم واحدی *

چکیده

اخلاق عارفانه، اخلاقی است که عرفاء و متصوفه مروج آن بوده‌اند و محور آن مبارزه و مجاهده با نفس است. هدف این‌گونه اخلاق، تربیت انسان کاملی است که عصاره خلقت و جامع تمام نشأت‌های وجود و غایت آفرینش باشد؛ لذا پژوهش حاضر، با هدف بررسی صفات اخلاق عرفانی از منظر علامه جعفری تدوین شده است. علامه از جمله کسانی است که در طرح مباحث اخلاقی،

* - دانشیار دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی.

* - کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی



رویکردی عرفانی دارد و در این باره مؤلفه‌هایی را ارائه داده است. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی است؛ بر این اساس، ابتدا اندیشه‌های تربیتی علامه محمدتقی جعفری استخراج و سپس بر اساس اصولی منطقی، تحلیل شده است. نتایج نشان می‌دهد که اخلاق عرفانی دستورالعمل‌هایی را ارائه می‌دهد که عارف را به مقصد می‌رساند.

واژه‌های کلیدی

علامه جعفری، عرفان، اخلاق عرفانی.

مقدمه

تردیدی نیست که اخلاق از ضروری‌ترین عناصر زندگی اجتماعی انسان است و گریزی از آن نیست. از سوی دیگر، جمعی از انسان‌ها دل در گرو عرفان بسته‌اند. هم‌چنین بین زیست اخلاقی انسان و کمال او ارتباط وجود دارد، چنانکه غایت عرفان نیز کمال انسان است؛ بنابراین، اخلاق عرفانی، اخلاقی است که بر اساس سلوک عارفانه، صراط، طی طریق و منازل سلوکی و بر محور پیراستن دل از آلودگی‌ها و آراستن آن به زیور «محاسن اخلاقی» از راه ریاضت و مجاهدت قرار داده شده است که در این مسیر، حرکت قلبی، درونی و مجاهدت و عمل ضروری است و فقط به حرکت فکری و عقلی بسنده نشده است؛ پس باید به این نکته توجه شود که عرفان‌های نامناسب و کاذب که از اخلاق بویی نبرده‌اند، باطل هستند و به همین دلیل، باید عرفان را با توجه به اخلاق در نظر گرفت.

علامه محمدتقی جعفری دربارهٔ اخلاق و عرفان چنین می‌فرماید:

نخستین مسأله‌ای که دربارهٔ اخلاق و عرفان باید بدان توجه داشت این است که اخلاق، مقدمه و زمینهٔ لازم برای ورود به عرفان است. عده‌ای از مردم پیش از گرویدن اخلاقی و تخلق به اخلاق فاضله به گرویدن عرفانی جهش می‌کنند و با این بلوغ زودرس که بلوغ نابه‌هنگامی است، روح خود را در معرض نوسانات و قبض و بسط‌های مجازی قرار می‌دهند و بدان جهت که تکلیف خود را با جهان هستی و خویشتن به خوبی تصفیه و تنظیم ننموده‌اند، به پرتگاه‌های یأس و نومیدی و افسردگی سقوط می‌کنند. از آن جا که عرفان، گردیدن تکاملی در جاذبهٔ ربوبی است، این گردیدن و تحول بدون آمادگی اخلاقی روح به هیچ وجه امکان‌پذیر نخواهد بود؛ لذا وجد و حال و هیجان عرفانی، بدون پاک کردن درون از رذایل و کثافات اخلاقی، بالذات ایبکوری هم‌ریشه‌اند. تا زمانی که حسادت و بخل و انحصارگرایی در امتیازات و خودخواهی با انواع گوناگونش و اسارت در زنجیر احساسات خام و زودگذر و مطلق دیدن آرمان‌های شخصی و تعدی و کبر و نخوت که گاهی در صورت تواضع شدید جلوه‌گر می‌گردد و محبوبیت‌پرستی و شهوت‌خواهی از درون آدمی منتفی نگردد، ادعای گردیدن عرفانی و وصول به عرفان واقعی، خلاف واقع بوده و خود ادعا با وجود آن رذایل درونی، یکی از تباه‌کننده‌ترین رذایل است که به تنهایی برای رکود یک روح کفایت می‌کند. انسانی که هنوز آنچه را که برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران می‌پسندد و هنوز آنچه را که برای خود می‌پسندد، برای دیگران نمی‌پسندد، از عرفان هیچ بهره‌ای نخواهد برد. خلاصه، از جهتی می‌توان گفت: از آنجا که عرفان حقیقی عبارت است از تخلق به اخلاق الهی، توقع داشتن این مقام

عالی بدون تخلق به اخلاق فاضله که مقدمه لازم آن است، امکان پذیر نیست.
(جعفری، ۱۳۵۴: ۵۹-۵۴).

نکته دوم اینکه، اخلاق از دو جهت با عرفان هماهنگی و تشابه دارد: نخست از این جهت که آغاز هر دو حرکت اخلاقی و عرفانی، عبارت از بیداری خواب و رؤیای حیات طبیعی محض است؛ دوم اینکه در هر دو مقام، رهرو در حال تکاپو در مسیر خیر و کمال است (جعفری، ۱۳۹۱: ۲۹).

نکته سوم اینکه، تخلق به اخلاق فاضله در مشاهدات عرفانی تأثیر مثبتی دارد؛ بدین تربیت که هر اندازه شخص در تصفیه و تزکیه درونی پیشرفت نماید، در عبور از درجه بارقه‌های موقتی و گاه‌وبی‌گاه، به دوام شهود فروغ ربانی بیش‌تر توفیق می‌یابد و آن دریافته‌های غیر اختیاری به مشاهدات اختیاری مبدل می‌گردد (جعفری، ۱۳۹۱: ۲۳۹-۲۳۸).

پس همان‌طور که بیان شد علامه جعفری متفکری است که در حوزه اخلاق و عرفان اسلامی صاحب نظر بوده و ضمن ارائه دیدگاه‌های بدیع در تربیت اسلامی، بخشی از نظریه تربیتی خود را با عرفان اسلامی پیوند زده است. از نظریات علامه جعفری درباره عرفان که با اطلاع از وجه تمایز عرفان‌های حقیقی و کاذب و با تکیه بر آموزه‌های اصیل اسلامی ارائه شده است، می‌توان دلالت‌های مفیدی برای تعلیم و تربیت اسلامی استنباط نمود.

در راستای رسیدن به این هدف، مسأله اصلی در این پژوهش این است که ضمن بازشناسی اخلاق عرفانی از منظر علامه جعفری به دلیل اهمیت آن برای جامعه و همچنین ارتباط آن با تعلیم و تربیت اسلامی، رهنمودهایی برای متولیان و مربیان در عرصه تعلیم و تربیت ارائه شود و در واقع، در این پژوهش پاسخ به این مسأله مشخص می‌شود که اخلاق و عرفان که لازم و ملزوم

یکدیگرند و با هم رابطه دارند، چگونه می‌توانند برای هم دلالت‌های روشنی داشته باشند.

اخلاق عرفانی

عرفان، متکفل معراج روحانی و پرواز روح است؛ اما عرفان بدون اخلاق امکان ندارد. اخلاق، مقدمه عرفان است؛ بنابراین هیچ عارفی را نمی‌توان بدون اخلاق تصور کرد؛ زیرا عارف برای رسیدن به سرمنزل مقصود، باید متصف به صفات ستوده اخلاقی شود که اسباب و زینت روح هستند.

در اینجا به پاره‌ای از صفات اخلاق عرفانی از منظر علامه جعفری می‌پردازیم که بر اساس مراحل سیر و سلوک، افراد باید هر کدام از این مراحل را طی کنند تا به مرحله بعدی برسند.

۱. یقظه و بیداری

یقظه و انتباه به معنای بیدار شدن و به خود آمدن و متنبه گشتن، اولین قدم در سلوک الی الله است. سالک با ورود به منزل یقظه، از مرداب غفلت بیرون می‌آید و حقیقت و معنی از نفس‌رفته را به دست می‌آورد و از یگانه موعظه الهی به انسان‌ها که برای خدا از خواب غفلت برخیزید، بهره می‌برد.

یقظه، نور حیات طیبه و آگاهی و بیداری است که بر دل سالک می‌تابد و گام نخست این راه، بیداری است. برای حرکت در هر مسیری قبل از اقدام، باید نوعی طلب و خواستن در انسان ایجاد شود که این طلب در واقع به نوعی مسبوق به بیداری و آگاهی است.

علامه جعفری معتقد است، عرفان یعنی راه و مقصد حقیقت؛ آن حقیقت عظمی که می‌توان آن را جاذبه - حق سبحانه و تعالی - معرفی نمود و بدون

عرفان مثبت قابل وصول نیست، چنانکه اگر عرفان نتواند انسان سالک را به حقیقت نایل سازد، عرفان نیست. برخی از متفکران می‌گویند:

احکام، وظایف، اخلاقیات و شریعت، مقدمه‌هایی هستند که سالک باید به انجام آن‌ها مقید باشد و آن‌ها را برای خود، طریقی فرض کند تا به حقیقت برسد و هنگامی که به حقیقت رسید، دیگر نیازی به شریعت و طریقت نخواهد ماند!

آیا این حقیقت، همان است که در عرفان مدنظر است؟ به نظر می‌رسد، حقیقت برای این صاحب‌نظران، درست روشن نشده است؛ زیرا اگر حقیقت برای آنان آشکار شده بود، کم‌ترین عمل به احکام شرعی را موجی از حقیقت می‌دانستند که سالک، آن را در درون خود دریافته است.

وقتی که بیداری از خواب و رؤیای طبیعت (یقظه) برای سالکی به وجود می‌آید، او وارد دریای حقیقت شده است، اگر چه این دریا کرانه‌ای ندارد؛ البته گسترش بی‌کران حقیقت و عظمت آن که تکاپوی نامحدودی را ایجاب می‌کند، غیر از آن است که سالک، سالیان زیادی از عمر خود را در خشکی‌های عمل به احکام شریعت سپری کند و آن گاه با اجازهٔ دریانوردی (مراد) وارد دریای حقیقت شود!

این نکته بدیهی است که خداوند از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است؛ پس اگر سالک قصد قرار گرفتن در جاذبهٔ ربوبی را داشته باشد، بدون نیاز به طی مسافتی خاص به مقصد خود می‌رسد، همان‌گونه که وقتی حضرت موسی علیه السلام از خدا پرسید:

خداوندا، چگونه به تو برسم؟، خداوند فرمود: قَصْدُكَ لِي وَصَلُّكَ إِلَيَّ؛
قصدا کردنت همان و رسیدنت به من همان.

به همین جهت است که عرفان مثبت می‌کوشد در درون سالکان خود
تصفیه‌ای ایجاد کند که بتوانند به این قصد مزبور توفیق یابند. شرط اساسی این
قصد، همان (یقظه) بیداری از خواب و رویای طبیعت است که خداوند استعداد
آن را در نهاد همگان قرار داده است. وقتی که قصد تشریف به حضور خداوندی
تحقق یافت، اقامت در آن حضور و بارگاه شروع شده است؛ نهایت امر این
است که مراتب تشریف و اقامت تا بی‌نهایت امتداد می‌یابد:

هر دم از روی تو نقشی رَنَدَمِ رَاو خِیَالِ با که گویم که درین پرده چه‌ها می‌بینم
(جعفری، ۱۳۹۱: ۵۹-۵۸).

بنابراین، یقظه و بیداری باعث می‌شود که انسان از غفلت‌های خویش بیدار
شود و در مقام عبودیت و بندگی با درک نسبت‌های موجود، مسیر کمال خویش
را با حلاوت ببیماید؛ زیرا بیداری و خودشناسی موجب می‌شود تا انسان در
فکر شناخت کمالات و مصالح خودش و راه کسب آن‌ها باشد و برای تحصیل
آن‌ها تلاش کند و از سوی دیگر، عیوب و نواقص و مفسدات خویش را
بازشناسد و خود را از آلوده‌شدن و سقوط باز دارد.

۲. بینایی دل

در اهمیت و لزوم کسب معرفت برای رشد انسان همین بس که اگر
آدمی علم و آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند تکالیف الهی را بشناسد تا به
اطاعت از آن‌ها تن در دهد. کسی که از دانش تهی باشد، چگونه می‌تواند به

هدف خویش دست یابد تا در آن مسیر گام بردارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خصوص می فرمایند:

کور آن نیست که چشم آن کور است، بلکه کور آن است که بصیرتش کور است.

بصیرت در سیر و سلوک باطنی و بازآفرینی دل، ضرورت دارد تا گام به گام و پله به پله سالک را پیش برد. در آموزه های دینی و عرفانی، بصیرت به عنوان شرط پیش تاز و بنیادین شناخته شده است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

العامل علی غیر بصیر و کالسائر علی غیر الطریق لایزیده سرعه السیر الا بعداً؛
(کلینی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۴) هر که بدون بصیرت عمل کند، مانند کسی است که بی راهه می رود و به میزان شتابی که دارد از هدف دورتر می شود.

در آموزه های عرفانی، بصیرت به دو معنا به کار رفته است: ۱. قوه قدسی که عارف بدان قوه، حقایق اشیاء و بواطن آن ها را مشاهده می کند؛ ۲. بصیرت به معنای شناخت و معرفت راه سلوک. مقصود ما در اینجا از بصیرت، همان شناخت و آگاهی است.

علامه جعفری در این خصوص، جمله معروف امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در پاسخ دعلب یمانی که از آن حضرت پرسید: «هل رأیت ربک؟ آیا پروردگارت را دیده ای؟»، چنین می نویسد: حضرت فرمود: کم أعبد رباً کم آره؛ نپرستیده ام پروردگاری را که ندیده باشم. سپس می فرماید: خدا را با چشم نمی توان دید، بلکه این دل است که با حقایق ایمان او را می بیند.

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را

هم چنین، عقل نظری هم نمی تواند او را درک کند؛ زیرا

خرد گر سخن برگزیند همی همان را گزیند که بیند همی (ابوالقاسم فردوسی).
(جعفری، ۱۳۸۵: ۱۸۴).

از مجموع مطالب بالا استنباط می‌شود که سالک برای رسیدن به اوج عرفان و پیمودن و طی طریق نمودن راه عرفانی و کسب فضایل اخلاقی لازم است ورای حس ظاهری راه پیموده و با چشم دل و حس باطن که همان بصیرت و بینش درونی نسبت به جهان هستی است، آگاهانه گام بردارد تا به هدف مطلوب که خواسته وی است، برسد.

۳. معرفت نفس

در حیطة تربیت اخلاقی و عرفانی، معرفت نفس یکی از محورهای توصیه عارفان و صاحب‌دلان است که در برخی روایات به‌عنوان نافذترین معرفت بیان شده است. هدف از خودشناسی در نظام تربیتی اسلام، دو امر است: خداشناسی و خودسازی. منظور از خداشناسی، صرف شناخت و معرفت نظری نیست، بلکه مقدمه‌ای برای خودسازی است.

علامه جعفری قبل از هر چیز با استناد به روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده، می‌گوید:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ کسی که خود را شناخت، خدای خود را شناخته است؛ لذا ایشان، شناخت نفس را اولویت اساسی سیر و سلوک می‌داند. طبق این روایت اگر (من) یا (روح) انسان به طور همه‌جانبه شناخته شود، بزرگ‌ترین گام در راه خداشناسی برداشته خواهد شد (نصری،

۱۳۷۶: ۲۳۷).

وی معتقد است مهم‌ترین گام، خودشناسی است. نخست باید حقیقت خویشتن را شناخت، آنگاه برای به فعلیت رساندن ابعاد وجودی خود کوشید. با خودشناسی می‌توان دریافت که خود حقیقی انسان چیزی فراتر از خود طبیعی اوست. آدمی با خودخواهی و لذت‌پرستی در حد خود طبیعی تنزل و توقف می‌کند و بُعد روحی آدمی به فعلیت نمی‌رسد. با خودشناسی، انسان به سطوح و ابعاد عالی حیات راه می‌یابد. شناخت خود و توانایی‌های خود، زمینه‌ای می‌شود برای به فعلیت رساندن این توانایی‌ها و مبارزه با موانع حرکت تکاملی انسان.

آدمی با همت عالی و به‌کارگیری عقل و تهذیب نفس، من‌انسانی خود را در مسیر تصعید حیات تکاملی قرار می‌دهد؛ بالاتر از آن، کسی که خود را بشناسد، خدایش را شناخته است. با شناخت خدا و اعتقاد به نظارت مطلق او و بندگی او، انسان در مسیر حیات تکاملی خود به سوی هدف اعلای خلقت سیر می‌کند (ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۸: ۱۸۸).

بنابراین، شناخت نفس در حقیقت شناخت «راه» و «راهرو» است؛ چرا که نفس انسانی است که به سوی خدا سلوک می‌کند. راهی را که آدمی باید برای رسیدن به خدا طی کند نیز همان مراتب نفس خویش است که با گذر از هر مرتبه از آن، به مرتبه بالاتر صعود می‌کند؛ پس باید آدمی مدام در یاد خدا باشد؛ چراکه اگر آدمی غایت راه را فراموش کند، خود راه را نیز فراموش می‌کند. پس فراموشی خدا، فراموشی نفس را به دنبال خواهد داشت؛ لذا ضرورت دارد برای اینکه بتوانیم در جریان تربیت انسان، مسیری را که برای رسیدن به هدف و مقصود تربیت عرفانی اخلاقی است، بیماییم به شناخت فرد

از خویشتن توجه کرده تا براساس این شناخت تغییرات رفتاری در انسان مد نظر به وجود آید.

۴. عقلانیت

عقلانیت هدفمند و استوار، نه تنها از عوامل زمینه‌ساز سلوک معنوی و از شرایط اخلاقی عرفانی است، بلکه در طول این سفر معنوی، عاملی مصونیت‌بخش، آسیب‌شناس و ملاکی سترگ به حساب می‌آید. بدین سبب در روایات و احادیث، عقل به‌عنوان دعامة انسان (تکیه‌گاه و عامل مهار)، حجت الهی، ملاک ثواب و عقاب شناخته شده است. در روایتی چنین آمده است که اسحاق بن عمار در محضر امام صادق علیه السلام از عبادت بسیار و ریاضت و سلوک معنوی همسایه اش بسیار تعریف کرد، امام فرمود:

«کیف عقله؟ تعقل او چگونه است؟» گفت: «تعقل او در خور توجه نیست.»

امام فرمود: «او با عبادت بالا نمی‌رود.» (کلینی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۸)

علامه جعفری درباره پایگاه والای عقل می‌گوید:

اگر عقل از راهنمایی‌های وجدان پاک و فطرت سلیم برخوردار باشد، می‌تواند راه و مسیر رشد و کمال را به انسان نشان دهد؛ چرا که عقل به تنهایی نمی‌تواند موجب پیشرفت انسان در تصعید حیات تکاملی شود. عقل باید با تهذیب نفس همراه باشد تا موانعی را که سر راهش است از میان بردارد.» (نصری، ۱۳۷۶: ۲۴۱).

با این اوصاف، عقل از عوامل زمینه‌ساز سلوک معنوی و رسیدن به کمال الهی و انسانی است؛ زیرا سالکی که کمال را می‌جوید، اگر در خود اندیشه کرد و با خویشتن خویش آشنا شد و کمال و انحطاط خود را دانست و از عوامل و

مواع رشد آگاه گردید و رذایل و پستی‌ها را شناخت، بی‌تردید دل را از ناپاکی‌ها و نیز از غیرخدا پیراسته می‌کند و جان را با نام و یاد خدا آراسته می‌سازد و به آسایش و آرامش واقعی می‌رسد؛ لذا به میزانی که سطح عقلانیت، معرفت و دانش آدمی بالاتر رود، فضایل معنوی و آسمانی در او جلوه‌گر می‌شود و در صورتی که بخواهد به کمال برسد و راه کمال را بجوید و بیوید، کمال در او شکوفا می‌شود؛ اما بی‌خردی و بی‌خبری از معارف الهی نیز معنویت و اخلاق را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را تنزل می‌بخشد.

۵. ایمان به خدا

ایمان به خدا عبارت از تعلق و وابستگی قلب به خضوع در برابر خداوند است و در واقع، ایمان همان تسلیم‌شدن به خداست. آنچه مسلم است این است که همهٔ انسان‌ها در ایمان به خدای تعالی در یک سطح نیستند؛ برخی در مراتب بالاتری از ایمان و برخی در مراتب پایین‌تر از ایمان قرار گرفته‌اند، همان‌گونه که یک مرجع تقلید یا عالم ربانی در مقایسه با مردم عادی در سطح بالاتری از ایمان قرار گرفته‌اند.

علامه جعفری در تعریف ایمان به خدا می‌گوید:

ایمان به خدا عبارت است از پذیرش خدا با همهٔ ابعاد وجودی و گرایش به او به عنوان پذیرش حقیقی که بخشندهٔ نعمت وجود انسان و مالک مطلق همهٔ موجودیت و ابعاد و مختصات انسان است و او است که رازق و ناظر به همهٔ اعمال درونی و برونی انسان است و همهٔ سرگذشت و سرنوشت او در اختیار آن خداوند سبحان است. (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۰: ۸۳-۸۲).

باید دید مقصود از زندگی چیست؟ اگر مقصود از زندگی فقط حرکت و احساس طبیعی به وسیلهٔ اعضای حاسه و خواستن‌های ناشی برای اشباع غرایز طبیعی حیوانی است و بس، نه تنها ایمان برای چنین زندگی مورد نیاز نیست، بلکه مزاحم و مخل آن نیز محسوب می‌شود؛ بر این اساس، اشخاصی که می‌گویند: انسان‌ها می‌توانند بدون ایمان زندگی کنند! انسان و زندگی او را در مرتبه‌ای از حیوانیت پست در نظر می‌گیرند که شایستگی درک و پذیرش ایمان را ندارد.

پیشنهاد ایمان به چنین اشخاص، مانند پیشنهاد اندیشهٔ نیرومند برای بیماری روانی است که اندیشه برای او سبب زحمت و رسیدن فوری به پوچی است و اگر مقصود از زندگی، عبارتست از زندگی با همهٔ ابعاد و استعدادهای انسانی، محال است که بدون ایمان از چنین زندگی برخوردار شد. برای انسانی که ایمان به موضوعی ندارد، توقع اندیشه و عمل بر مبنای قانون دربارهٔ آن موضوع، همان مقدار منطقی است که توقع حرکات منظم و منطقی مبتنی بر وجدان آگاه برای یک حیوان بی‌اندیشه و بی‌ذهن منطقی است (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۰: ۷۵).

همان‌طور که از این متن برداشت می‌شود، اگر مقصود از زندگی فقط حرکت و احساس طبیعی به وسیلهٔ اعضای حاسه و خواستن‌های ناشی برای اشباع غرایز طبیعی حیوانی باشد، دیگر به ایمان نیازی نیست؛ ولی اگر مقصود از زندگی، عبارت باشد از زندگی با همهٔ ابعاد و استعدادهای انسانی از جمله تقرب به خدا، قطعاً بدون ایمان نمی‌توان زندگی کرد، در این صورت ایمان جزء تفکیک‌ناپذیر حیات آدمی است.

در اسلام، انسان موجودی بسیار قوی است که می‌تواند بر تمام مشکلات غلبه کند و ایمان یکی از عواملی است که به او این قدرت را می‌دهد. به عبارت دیگر، ایمان علاوه بر اینکه انسان را فعال می‌سازد، قادر است او را در برابر هجوم مشکلات روحی و روانی حفظ نموده و معضلات اجتماعی و فردی او را حل کند.

۶. خوف

ترس یا همان خوف در لغت عبارت است از رنج و تألم و ناراحتی به سبب انتظار ناملاّیمتی که در آینده وقوع آن احتمال دارد یا به خاطر از دست دادن چیز دوست‌داشتنی.

ترس از خدا یکی از مراتب سلوکی است که کم‌تر مرتبه‌ای برای عموم مردم، شرافتی هم‌سنگ آن دارد و این خوف علاوه بر آنکه خود یکی از کمالات معنوی است، منشأ بسیاری از فضایل نفسانیّه و یکی از عوامل اصلاح‌کننده مهمّ نفس است، حتی می‌توان آن را سرچشمه تمام اصلاحات و مبدأ علاج جمیع امراض روحانی شمرد. انسان مؤمن و سالکِ اِلَی اللّهِ باید به این منزل بیش‌تر اهتمام ورزد و به چیزی که آن را در دل زیاد کند و ریشه آن را در قلب محکم کند، خیلی توجه نماید.

بندگان عارف به حق و اولیای خاص او که از سِرِّ قَدَر، دری به روی آن‌ها باز شده و دل آن‌ها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف، لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آن‌ها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آن‌ها داده شود و قلوب آن‌ها از تجلیات مالا مال گردد، ذره‌ای خوف آن‌ها کم نگردد و تزلزل آن‌ها تخفیف پیدا نکند.

علامه جعفری بر این باور است که ترس از خداوند به معنای آن نیست که خداوند موجودی وحشتناک است که ممکن است در حق مخلوقاتش ظلم و تعدی کند. حال، در اینجا باید ببینیم ترس از خدا چه معنایی دارد. بدیهی است که مقصود از ترس در این باره، حالتی است ناشی از احساس عظمت و سلطهٔ مطلق و بی‌نیازی مطلق خداوندی که همه چیز را می‌داند و همه چیز را از کوچک و بزرگ و از جزء تا کل مجموع هستی را بر مبنای حکمت بالغه آفریده است و هیچ چیز و هیچ کس توانایی گریز از سلطه و حاکمیت او را ندارد. خشیت در لغت، به معنای خوف آمده است و در بعضی کاربردها، به «خوف آمیخته با رجا» نیز استفاده شده است.

هم‌چنین علامهٔ جعفری با استناد به آیهٔ شریفهٔ ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾؛ و اما آن کس که از مقام پروردگارش بیمناک بوده و نفس خود را از تمایلات باز داشته، همانا بهشت جایگاه اوست» (نازعات/ ۴۰-۴۱) می‌گوید:

و اما وجود کسی که از مقام ربوبی بیمناک است، حقیقتی منتزع از وجود و صفات کیریایی خداوندی است. کسی که به آن حقیقت عظمی توجه کند، بدون تردید، احساس مقهوریت و ناتوانی در خود نموده و نیاز مطلق خود را به آن مقام درک کرده است، از عدم تسلیم و مخالفت با آن بیمناک خواهد بود. (جعفری، ۱۳۸۵: ۲۲۴-۲۲۶).

بنابراین، خصلت خوف از ویژگی‌های ممتاز بندگان خاص خداوند رحمان و از ارزش‌های سازنده و والای انسانی است. خوف تنها به زبان و حالت نیست، بلکه خوف کامل آن است که آثارش در عمل دیده شود و عامل نیرومند

و اهرمی قوی برای دوری از گناهان گردد. مراحل عالی خوف آن است که انسان در مناجات و راز و نیاز در دل شب، به تضرع و ناله و گریه پردازد و با نهایت خضوع، دل به خدا بسته و خود را ذره‌ای بی‌مقدار در برابر مقام عظیم و نامتناهی خداوند بداند.

۷. ذکر الهی

ذکر خدا، یکی از شاخه‌های مهمّ عبادت در پاکسازی روح و جان و بیداری و آگاهی و تهذیب نفس است و از بزرگ‌ترین عبادات و بهترین حسنات است و در برابر تهاجم و سوسه‌های نفس و نفوذ شیطان به انسان مصونیت می‌بخشد. پرده‌های خودخواهی و غرور را که بزرگ‌ترین دشمن سعادت انسان است، می‌برد، او را از خواب غفلت بیدار می‌کند و از خطراتی که سعادت وی را تهدید می‌کند، آگاه می‌سازد.

در آموزه‌های قرآنی و عرفانی، یاد خدا به‌عنوان روح عبادت مطرح شده است. ذکر، از شرایط بنیادین سلوک و عامل پاک‌سازی دل از بیماری‌های درونی، تهذیب نفس، مایه آرامش، کلید رستگاری و وسیله‌ای برای پیدا کردن خود و طرد شیطان است. عارفان و سالکان اصل نیز با عنایت ویژه‌ای که به یاد خدا داشته‌اند، برای هر مرحله‌ای از مراحل سیر و سلوک ذکرهایی را مشخص کرده‌اند و چنین آورده‌اند: «ذکر خدا، بساط عارفان، شراب عاشقان و نصاب محبان است.» این بدان سبب است که همه عارفان سوخته و دل‌داده بر این باورند که ذکر خدا، عامل وارستگی، تطهیر از ناپاکی‌ها و موجب صفا و نورانیت دل است و جان را آماده تابش انوار ربانی و تجلیات الهی می‌گرداند و

آرامش و سکونت و صف‌ناپذیری به ارمغان می‌آورد؛ زیرا یاد خداوند بی‌تردید مایه آرامش، آسایش و اطمینان قلب می‌شود.

از نظر علامه جعفری هیچ عظمتی برای روح آدمی بالاتر از به یاد خداوند بودن نیست. اعتقاد و ایمان صحیح مستلزم ذکر دائمی آن ذات اقدس است. اگر کسی واقعاً به خدا ایمان آورده باشد، هیچ چیز دیگر را قابل ذکر نخواهد یافت.

بدیهی است وقتی خدا در دل کسی تجلی نمود، آن دل مکانی برای جلوه هیچ چیز دیگری نخواهد بود. تجلی خدا در دل موجب ذکر دائمی آن ذات اقدس می‌شود. او معبود یگانه انسان است و همه اجزاء و ابعاد وجود وابسته به فیض رحمانی آن معبود است. این بهترین انگیزه برای ذکر خدا است که با وجود آمدن آن در درون آدمی، هیچ چیزی دیگری شایستگی ذکر را نخواهد داشت؛ بنابراین، ذکر الهی، عالی‌ترین وسیله ارتباط با خدا است، همان‌گونه که می‌تواند درون آدمی را از آلودگی‌ها و وسوسه‌ها و تخیلات و توهمات پاک کند، همان‌گونه نیز می‌تواند فعالیت‌های مغزی و روانی انسان را تنظیم و فروغی بسیار درخشانده به درون آدمی بتاباند که به وسیله آن، مجهولاتی برای او کشف شود و فکر را به راه می‌اندازد و آن را از رکود نجات می‌دهد (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲۰: ۱۲۷-۱۲۹).

بنابراین، ایمان به خدا موجب می‌شود تا آدمی به یاد خدا باشد. کسی که اعتقاد واقعی به خدا دارد، هیچ چیز را در عالم جز خدا قابل ذکر نمی‌داند. هنگامی که خدا بر دل انسان تجلی می‌کند، در دل جایی برای هیچ موجود دیگری باقی نمی‌ماند. هم‌چنین ذکر الهی موجب پیدایش حالت روحانی خاصی در انسان می‌شود که آدمی را از فرو غلطیدن در مادیات رها می‌سازد.

این حالت روحانی، حیات آدمی را معنادار می‌سازد و موجب می‌شود تا حیات طبیعی محض به حیات معقول مبدل شود (نصری، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

بنابراین، هرگاه ذکر به معنای حقیقی در جان انسان مأوی گزیند و انسان همواره یاد خدا را در دل پیروراند، ثمرات در جان و دل و اعمال و کردار او نمودار شده، انسان را به منزلگاه دوست سوق می‌دهد. ملاحظه در آثار ذکر این نکته را گوش‌زد می‌کند که حقیقت ذکر آنچنان‌که گذشت باید انسان را از ایستایی و سکون باز دارد. این ذکر است که انسان را در هر مرحله‌ای از کمال به سیر و مقام قرب پروردگار می‌رساند و زمینه رسیدن به کمالات را در او فراهم می‌آورد.

۸. توحید یا خدائشناسی

خدائشناسی به دلیل آثار آن در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها مهم شمرده شده است. اعتقاد انسان به خدا و برداشتی که از اوصاف الهی دارد، در شئون مختلف زندگی او، مانند انگیزه‌ها، نیت‌ها، داوری‌ها و اعمال تأثیر دارد و شخصیت ویژه‌ای برای فرد می‌سازد و روش او را تغییر می‌دهد.

در واقع، تنها دژ محکمی که می‌تواند انسان را از هرگونه خطا و لغزش و رذیلت‌های اخلاقی باز دارد، دژ توحید و بندگی خداست. تلاش تمام انبیاء این بوده است که با گشودن راه بندگی خدا، انسان‌ها را به غایت تربیت سوق دهند؛ بنابراین، یکی از ضرورت‌های حیات آدمی، شناخت نوع ارتباط او با خداوند است.

به اعتقاد علامه جعفری مسلماً چنین نگرشی درباره توحید، اساس تفکر انسان را دگرگون ساخته است و ریشه رذایل اخلاقی را در او می‌خشکاند،

همان گونه که مهم‌ترین انگیزه رعایت اخلاق، یعنی رسیدن به همه خیرات را در انسان زنده می‌کند. احتجاج قرآن کریم بر توحید عبودی آن است که تنها کسی سزاوار پرستش و خضوع و اطاعت است که خالق انسان و پرورش دهنده استعدادها، مالک مرگ و حیات و نفع و ضرر او باشد: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛ و جز خدا، کسی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند، مخوان که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود». (یونس/ ۱۰۶)

فرد موحد چون خدا را ناظر بر کارهای خود می‌داند، مدح و ذم مردم برایش مهم نیست؛ از این روی، دچار اضطراب نمی‌شود و به آرامش می‌رسد. هم‌چنین این تفکر، جلوی تکبر او را در هنگام موفقیت‌ها می‌گیرد؛ زیرا مؤثر حقیقی را خدا می‌داند (ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۱۵: ۱۰۲).

اساس نگرش توحیدی آن است که انسان همه هم و غم خود را در توحید و یگانگی خداوند متعال خلاصه نماید و از هر آنچه که رنگی از شرک دارد، به دور ماند. بر اساس این نگرش، سالک عرفانی قادر خواهد بود خود را از منیت و انایت خارج سازد و در مسیر صراط مستقیم و شهادت به یگانگی خداوند و اهتمام و تلاش در این راه به قرب الهی برساند و همه را نه از خود، بلکه از خدای خود و رب خود بداند. در آن صورت وصل به جانان آسان و سهل خواهد شد و رسیدن به هدف دشوار نخواهد گردید.

۹. اخلاص

اخلاص عبارت است از رهایی و تنزیه دل از هر گونه شایبه و کدورتی که صفای آن را مشوب دارد و مکدر نماید.

علامه جعفری در این باره بیان می‌کند که اخلاص در اندیشه و گفتار و عمل موجب پاک‌سازی درون انسان می‌شود. اخلاص در اندیشه، واقعیات را برای انسان قابل‌شهود می‌سازد و از در آمیختن واقعیات با آلودگی‌ها و تخیلات و اوهام جلوگیری می‌کند. اخلاص در گفتار نیز انسان را از سخن‌پردازی‌های فریبکارانه باز می‌دارد. اخلاص در عمل روح عمل‌تلقی می‌شود و سازنده موجودیت انسان در مسیر حیات معقول است (نصری، ۱۳۷۶: ۱۴۱).

علامه هم‌چنین معتقد است که بالاترین نوع اخلاص، اخلاص به کمال برین الله است. اخلاص به ذات اقدس الهی، یعنی قرارگرفتن در مسیر ﴿أَنَالِلَهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ «ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست»؛ یعنی ما آن کمال برین و در مسیر کمال برین هستیم و مقصد نهایی ما هم کمال برین است (ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۰: ۱۹۰-۱۹۱).

بنابراین با عظمت‌ترین اخلاص، اخلاص به کمال برین خداست. انسانی که به خدا اخلاص می‌ورزد، از بایستگی‌ها و شایستگی‌های انسان آگاهی دارد و در مسیر آن حرکت می‌کند. هم‌چنین اخلاص کامل موجب شکوفایی جوهر اصیل روح آدمی می‌شود؛ لذا این اخلاص اگر به چیزی جز خدا تعلق پیدا کند، خسارتی جبران‌ناپذیر بر روح انسان وارد خواهد ساخت.

۱۰. تقوا

تقوا مفهومی عام و مایه نجات آدمی است و دلیل برتری انسان‌ها نیز همین امر است. هدف آفرینش جن و انس، عبادت خداوند است. عبادت آمیخته با تقوا و ورع، مایه رستگاری انسان خواهد بود. تقوا در زمینه تربیتی نیز

به معنای حفظ خود و تسلط بر خود و قرار دادن اعمال و رفتار خود در مسیر منطقی است.

بنابراین هر انسانی - به مدد فطرت خود - درک می‌کند که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود و به مقام قرب الی الله و کمال انسانی دست یابد، اولین چیزی که باید به آن ملتزم شود این است که خود را بزرگ‌تر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بیندارد و به سراب دنیا سرگرم شود. چنین انسانی باید هدف اصلی زندگی خود را وصول به کمال بی‌نهایت قرار دهد و از هر چیزی که او را از پروردگار متعال دور و به غیر او مشغول می‌سازد، بپرهیزد.

در دیدگاه علامه جعفری، تقوا یعنی صیانت ذات از ره‌اشدن در امواج غفلت‌ها و ناهشیاری‌ها و شهوات و خودپرستی‌ها. اگر ذات آدمی از این پلیدی‌ها رها شود و گام به «حیات معقول» بگذارد، محال است که به مرحله یقین به ابدیت نرسد. جان پاک از آلودگی‌های حیوانی و لذت‌پرستی است که جایگاه فروغ خورشید لایزالی است. (ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۸: ۴۵-۴۴).

هم‌چنین علامه جعفری با آوردن جمله‌ای از نهج‌البلاغه در این باره می‌گوید:

أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطْلَايَاذُلٌّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَأُعْطُوا الزِّمَّتَهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ؛
آگاه باشید، اوصاف تقوا چنان مرکب‌های راه هستند که انسان‌های متقی سوار بر آن‌ها گشتند، زمام به دست راهی بهشت الهی‌اند.

وی معتقد است که انسان‌های باتقوا عبارتند از کسانی که ذات (خود، من، شخصیت) خود را از آلودگی‌ها و عوامل تباه‌کننده حفظ نموده، جوهر الهی ذات

را بر همهٔ ابعاد موجودیت خود مدیر قرار داده و در مسیر به ثمر رسانیدن ذات خود تکاپو می‌نمایند؛ یعنی هر انسانی با تحصیل آگاهی به خویشتن و لزوم مهارکردن غرایز حیوانی از تقوای الهی برخوردار می‌شود. (جعفری، ۱۳۷۷: ۱۱۷-۱۲۴).

با توجه به مطالب بالا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که تقوا یک نیروی بازدارنده‌ای است که به صورت ملکه‌ای نفسانی و نیروی درونی در وجود انسان به وجود می‌آید و او را در برابر طغیان شهوات و ارتکاب رذایل اخلاقی حفظ می‌کند. کمال تقوا آن است که علاوه بر دوری از گناهان و محرّمات، از مشتبهات نیز اجتناب شود. بر همین اساس می‌توان تقوای الهی را نقطهٔ عطفی برای رفتارهای عبادی و عرفانی سالک الی الله دانست و با مبنا قرار دادن آن به‌گونه‌ای رفتار می‌نماید که آثار و برکات آن در زندگی فردی و اجتماعی متجلی گردیده و پیام‌آور نیکی و راستی در حوزهٔ عرفان عملی برای سایرین خواهد گردید.

۱۱. تفویض کارها به خدا

توکل یکی از مقامات بلند اخلاق عرفانی است و مراد از آن واگذار کردن امور به وکیل جهان هستی است. توکل، یعنی اعتماد بنده به خالق و قطع امید از آنچه در دست خلاق است؛ بنابراین، یکی از رفتارهایی که رابطهٔ انسان با خدا را متجلی می‌سازد، توکل بر خداست.

فرد متوکل، پیش از توکل اموری را پذیرفته و باور کرده است. مهم‌ترین آن باورها، اعتقاد و باور به قدرت، حکمت، بی‌نیازی و مهربانی خداوند نسبت به بندگانش است. پیش از باور و اعتقاد داشتن به امور بالا، معرفت‌یافتن به آن

صفات الهی گامی اساسی است؛ چون، بدون آگاهی و شناخت، ایمان و اعتقاد حاصل نمی‌شود. پس اگر قرار باشد بنده به خدای خویش توکل کند و در تمام امور خویش به او تکیه کند و راه و خیر و صلاح را از او بخواهد باید به قضا و قدری که مقدر فرموده اعتماد داشته و بدان خوشنود باشد.

علامه جعفری در این باره بیان می‌کند که توکل حقیقی عبارت از پذیرش این مسأله اساسی الهی است که «أَزِمُّهُ الْأُمُورَ طَرًّا بِيَدِهِ وَالْكَوْلُ مُسْتَمَدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ؛ زمام و عنان همه امور به دست خداوند است و همه موجودات از قدرت او استمداد می‌نمایند.»

این حالت والای روحی نه تنها در مواقع اقدام به کارها در انسان‌های آگاه و واراسته بروز می‌کند، بلکه این‌گونه انسان‌ها در همه حالات زندگی از پدیده مزبور برخوردارند. کسی که از روی آگاهی و با فروغ ربّانی که دل او را روش کرده است، در هر کاری که انجام خواهد داد، «انشاءالله» می‌گوید، مقصودش آن نیست که مشیّت خداوندی بر خلاف عالم هستی و قوانین حاکم در آن به جریان می‌افتد و خواسته انسان را بر می‌آورد؛ بلکه منظورش این است که با نظر به سیستم باز طبیعت که در سیستمی باز از عالم هستی در جریان است و هر لحظه‌ای امکان بروز رویدادهای محاسبه‌نشده در مغز او می‌رود برای آنکه در موقع بروز آن رویدادها ضربه نخورد و در نظم هستی به تردید نیفتد این، قضیه را به مشیّت خداوندی می‌سپارد و می‌گوید: انشاءالله؛ بنابراین آدمی در موقع توکل حقیقی فقط بر خداوند قادر مطلق تکیه می‌کند چون خداوند است که می‌تواند زندگی انسان را دگرگون کند (ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۵: ۹۷-۹۸).

بنابراین، توکل موجب اطمینان و آرامش در کارها می‌شود؛ یعنی پس از آنکه انسان متوکل همه آگاهی‌ها و کوشش‌های ممکن را به کار برد و اقدام

نمود، بدان جهت که به وسیلهٔ توکل، خدا را ناظر کار خود می‌داند و خود نیز تقصیری در مقدمات و اسباب اختیاری کار انجام نداده است، لذا با کمال آرامش و اطمینان خاطر دست به کار می‌شود (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۵: ۱۰۱).

پس طبق آنچه که گفته شد می‌توان گفت: توکل کردن باعث می‌شود که فرد با توجه به اعتقادی که به قدرت، حکمت و رأفت و شفقت خداوند دارد، در تمام حرکات و سکنات حضور خدا را در نظر گرفته و در تمام لحظات برای موفقیت خود از او کمک بخواهد. فرد متوکل ضمن استفاده از اسباب و علل مادی و غیر مادی توفیق رسیدن به نتیجه را مشروط به خواست و مشیت الهی دانسته، ضمن اسناد امور و اتفاقات جهان به خواست خداوندی، برای حصول نتیجه به خدا تکیه نموده و اطمینان دارد که خواست خداوند در جهت خیر و صلاح اوست و در نتیجه به مرحله‌ای می‌رسد که هم خدا از او راضی و خشنود است و هم او از خداوند راضی و خشنود خواهد بود و این نهایت عرفان و سلک الی الله و خشنودی خداوند و عبد صالح است.

۱۲. تزکیه نفس و طهارت درون

در قرآن کریم و روایات، تهذیب نفس از مقاصد قرب الهی شمرده شده است. تهذیب مصدر باب تفعیل به معنای اصلاح و پاکیزه‌نمودن و زینت‌دادن است.

خودسازی به معنای شناخت معارف، ایجاد ملکات و انجام افعالی است که کمال شناخته‌شدهٔ خود را پدید می‌آورد. درک ما از خودسازی، وابستگی کامل به شناخت ما از ماهیت «خود» و کمال مطلوب آن دارد. پس خودشناسی

مقدمه اجتناب‌ناپذیر خودسازی است. کمال انسان از طریق اصلاح روابط مختلف انسان به دست می‌آید؛ بنابراین خودسازی مجموعه اعمالی است که برای اصلاح روابط خود انجام می‌دهیم تا به قرب خداوندی نایل شویم (فتحعلی‌خانی، ۱۳۷۹: ۸۸).

قرآن کریم، راه رستگاری و فوز انسان را در مسیر تزکیهٔ نفس معرفی می‌کند: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا ﴿؛ و به جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او الهام کرده است که هر کس خود را پاک کرده، رستگار شده و آنکه خود را با گناه آلوده ساخته، محروم گشته است! (شمس ۷-۱۰)

تزکیهٔ نفس از سلوک اخلاقی تا سلوک عرفانی و همهٔ مراتب اکتساب فضایل و مراحل مقامات معنوی و فتوحات غیبی را شامل می‌شود. سالک نمی‌تواند بدون طیّ سلوک اخلاقی و آراستگی به فضایل و پیراستگی از رذایل، قدم در وادی سلوک عرفانی بگذارد که گفته‌اند: «ظفره، مُحال است».

علامه جعفری رحمته الله علیه معتقد است که:

بدون تخلّق به اخلاق فاضله که مقدمهٔ اخلاق الله است و جهش پیش از گردیدن اخلاقی به گردیدن عرفانی، بلوغ زودرس و نابه‌هنگام است که رهاوردش سقوط و هبوط است، نه عروج و صعود. (ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، ج ۱۴: ۵۹).

هر اندازه که گروهی در تصفیه و تزکیهٔ درونی پیشرفت نمایند، در عبور از درجهٔ بارقه‌های موقتی و گاه‌وبی‌گاه به دوام شهودِ فروغ ربانی بیشتر توفیق می‌یابند و آن دریافته‌های غیراختیاری به مشاهدات اختیاری مبدل می‌گردد.

ورود به این مقام عرفانی معلول یک عامل اساسی است و آن عامل عبارت است از به وجود آمدن ظرفیت تحمل فروغ الهی که موجب می شود بر دوام شهود آن فروغ با عظمت افزوده شود، همان گونه که با بروز ظرفیت تعقل در یک علم، بر دوام این فعالیت و اختیاری بودن آن در مغز آدمی افزوده می شود؛ بنابراین، باید درون آدمی به وسیله صفا و تهذیب به آن کمال نایل آید که بتواند فروغی از کمال مطلق را دریابد (جعفری، ۱۳۹۱: ۲۳۹-۲۳۸).

تهذیب و تزکیه نفس باید در ذهن، قلب و رفتار عملیاتی شود و افکار و اندیشه های انسانی باید به گونه ای مدیریت شود که همه روزنه هایی که ورودی و ساوس شیطنانی است، بسته گردیده و قلب انسان از همه رذیلت ها پاک و در عوض صفات حمیده که منبعث از رفتارهای عرفا و سالکان الی الله و پیامبران الهی و ائمه معصومین علیهم السلام است، جایگزین گردد که در آن صورت انوار قدسی و الهی در وجود و شخصیت انسان نمایان گردیده و به تمام معنا جلوه های انسان کامل در کردار و رفتار انسان متجلی می گردد؛ پس لازم است تزکیه نفس با تزکیه عقل و تصفیه نفس در عرفان قرآنی توأم شوند که معنویت اخلاقی و عقلانیت و فدا و فنا شدن، لوازم ذاتی و جداناپذیر عرفان عملی هستند.

سلوک الی الله، سرمایه و زاد و توشه ای می طلبد که تنها با تزکیه و تقوای نفس، حاصل شدنی است. تزکیه نفس، تعالی وجود و توسعه پایدار در هستی انسان ایجاد می کند و صیروت انسان به سوی خداست؛ لذا مؤلفه اولیه و دائمی سلوک عرفانی، تزکیه نفس است.

اهمیت محاسبه نفس از دیدگاه اسلامی به قدری زیاد است که امام کاظم علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

کسی که هر روز محاسبه نفس نکند و از خود برای کارهایی که در آن روز کرده است، حساب نکشد تا اگر کار نیکی کرده است به آن بیفزاید و اگر کار بدی کرده است به درگاه خداوند توبه کند، از ما نیست.

انسان‌ها در هر درجه‌ای از رشد که باشند، باز در معرض غلبه هوای نفس و خروج از حوزه اخلاق حسنه بوده و چنانچه دائماً مراقب اعمال و رفتار خود نباشند، به تدریج فضیلت‌های اخلاقی آن‌ها تضعیف و رذیلت‌های اخلاقی، مجال رشد می‌یابند (داودی، حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۶۸).

از این رو، یکی از روش‌های مهم اخلاقی عرفانی در خودسازی، حسابرسی از خود است؛ اینکه انسان به حسابرسی نفس خویش بپردازد. محاسبه به معنای حسابرسی دو طرفه و متقابل است که یک طرف آن فرد و طرف مقابلش نفس است؛ بنابراین، محاسبه یعنی اینکه انسان در هر شبانه‌روز وقتی را معین کند که به حساب نفس خویش برسد که چه اعمالی را انجام داده و طاعت‌ها و گناهانش را موازنه و سنجش نماید و نفس خویش را سرزنش کند؛ اگر در طاعت الهی تقصیر نموده یا مرتکب معصیت شده، توبه کند و اگر واجبات را انجام داده و معصیتی از او صادر نشده، شکر خداوند را بجا آورد و اگر موفق به بعضی اعمال خیر و مستحبی شده است، بر شکر خود بیفزاید. در منابع اسلامی ضرورت محاسبه خویشتن به طور فراوان گوش‌زد شده است. این گوش‌زدهای متعدد و متنوع قاطع‌ترین دلیل بر اهمیت اساسی محاسبه است. علامه جعفری با بیان روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در اهمیت روش محاسبه

می‌گوید:

«عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُورَثُوا وَ حَاسِبُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا؛ ای بندگان خدا! به موازنه خویشتن بپردازید، پیش از آنکه به موازنه شما پرداخته شود و درباره خویشتن محاسبه نمایید، پیش از آنکه درباره شما محاسبه شود.» (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۲: ۲۴۴).

پس با عنایت به اینکه در آموزه‌های دینی به حسابرسی و پیشگیری اهمیت زیادی داده شده است و مبنایی برای محاسبه اعمال انسان تلقی می‌گردد؛ لذا علامه جعفری نیز به این مهم اشاره کرده و بر اساس روایت مشهوری از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تأکید می‌نماید که سالک راه حق روش محاسبه را مدنظر داشته و در مراحل عرفانی با عملیاتی نمودن آن به تحقق آن کمک نماید؛ بنابراین، کسانی که اصلاح خود را جدی می‌گیرند، اگر پس از محاسبه به موارد خلاف برخوردند، باید آثار سوء آن را جبران و از تکرار مجدد آن جلوگیری نمایند و بلافاصله در مقام توبه و استغفار برآیند. پس حساب خودت را در این عالم تا فرصت داری، موازنه کن و خود، میزان اعمالت را بر پا کن و در میزان شریعت و ولایت اهل‌البیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اعمال خود را بسنج و صحت و فساد و کمال و نقص آن را معلوم کن و آن‌ها را جبران کن تا فرصت هست و مهلت داری.

۱۴. توبه

«توبه»، نخستین گام برای تهذیب اخلاق و سیر الی الله است؛ توبه‌ای که صفحه قلب را از آلودگی‌ها پاک کند و تیرگی‌ها را مبدل به روشنایی سازد و پشت انسان را از بار سنگین گناه سبک کند تا به راحتی بتواند طریق به سوی خدا را ببیند.

روش توبه راهی است یگانه برای جدا شدن انسان از بدی‌ها و پستی‌ها و سلوک به سوی خدا که اگر پروردگار جهانیان از سر رحمت خویش این راه را بر آدمیان نمی‌نمود، هیچ کس را به درگاهش راهی نبود. انسان با توبه حالت پشیمانی در مقابل خداوند پیدا می‌کند و می‌فهمد که نیاز به یک شستشوی باطنی دارد.

علامه جعفری نیز معتقد است که توبه آن نوسازی شخصیت است که برای بازگشت به خویش و نوسازی خود ضرورت دارد؛ لذا آیات قرآن دستور به توبه می‌دهند:

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَٰ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛ چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من شما با [به پرستش] گرفتن گوساله بر خود ستم کردید؛ پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است؛ پس [خدا] توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیر مهربان است.» (بقره/۵۴)

توبه گاهی از بازگشت به سوی خدا آغاز می‌شود و این بازگشت، موجب بازگشتن به خویش و نوسازی خود می‌گردد و سپس این خود نوساخته به مسیر رشد و تکامل می‌افتد که پایانش رجوع به خدا است. گاهی توبه از بازگشت به خویشتن و تصفیه و نوسازی خود شروع و به قرار گرفتن در مسیر رشد و کمال می‌انجامد که پایانش رجوع به خدا است (ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۴: ۱۷۲-۱۷۳).

بنابراین همهٔ انسان‌ها باید توبه کنند و توبه هر کس مناسب مقام معنوی او است؛ زیرا توبه همان سوز و آتش ندامت و انقلابی از درون برای از میان برداشتن حجاب‌ها است؛ پس به وسیلهٔ توبه به توفیق الهی و مقام غفاریت حق تعالی پناه ببرد و حالت استغفار و آمرزش خواستن واقعی را تحصیل کند و دل خود را از گناه بشوید و بر ترك آنچه از او رفته است، عزم نمایید و تلافی و تدارك تقصیر گذشته کند و از دوری ساحت ربوبی به نزدیکی باز آید.

۱۵. عمل صالح

از قرآن استفاده می‌شود که بعد از ایمان، عمل صالح وسیلهٔ تکامل نفس و تقرب به خدا و نیل به درجات عالی انسانیّت و زندگی پاک و پاکیزهٔ اخروی است. عمل صالح و دوری از گناه زمینهٔ هدایت و معرفت است.

علامه جعفری با استناد به آیهٔ شریفه زیر:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾؛ هر کس

از مرد و زن، عمل صالح انجام بدهد در حالی که دارای ایمان است، ما او را زندگی با حیات پاکیزه عنایت می‌نماییم. (نحل/۹۷) (جعفری، ۱۳۹۱: ۵۶). به خوبی، عمل صالح و رسیدن به حیات طیبه را ترسیم نموده و نقشهٔ راهی را برای داشتن چنین زندگی پاک و پاکیزه‌ای برای ما انسان‌ها به وجود آورده است.

۱۶. ابتهاج (فناء فی الله)

آخرین وادی که سالک باید طی کند، وادی فناء است. منظور از فناء، فناء جسمانی و فناء در ذات نیست؛ بلکه منظور، از بین بردن صفات رذیلهٔ بشری

است. تا زمانی که سالک از این صفات فانی نشود و صفات حق در او تجلی نیابد، بقاء در او حاصل نشود. فناء، حالتی است که شخص هوشیار، هوشیاری کامل را از دست داده و خود را فراموش می‌کند و فراموشی را هم فراموش می‌کند. این مقام، بالاترین مرتبه توحید است.

بر مبنای نگاه به زیبایی‌شناختی و اوج مراحل عرفانی که همانا ابتهاج و به نوعی خودشکوفایی در وصال به حق است، علامه جعفری به مواردی به شرح زیر اشاره می‌نماید:

شخص سالک در مسیر حرکت به سوی کمالات والا به طور تدریجی با لذتی که در آغاز حرکت در نظر دارد، وداع می‌کند و من‌عالی خود را از هدف بودن لذت نجات می‌دهد و سپس به کلی ناپدید گشته و جای خود را به ابتهاج و انبساط فوق لذت‌های معمولی می‌دهد. این پیام در برگیرنده چراغ راهی برای این منظور است. (جعفری، ۱۳۷۷: ۳۵).

علامه تأکید می‌کند که مریبان بشر این حقیقت را به انسان‌ها تعلیم داده و آنان را در چنین راهی تحریک می‌نمایند.

با توجه به مطالب بالا، عارف در سلوک خود به جایی می‌رسد که غیر حق را نمی‌بیند و خواسته‌های خود را در خواسته‌های خداوند گم می‌کند و به دلیل شرافت حضور در ساحت قدسی پروردگار، خود را هیچ می‌انگارد و از هر چه غیر خدا است، دل تهی می‌کند و فانی در اراده خداوند و انجام خواست خدای متعال می‌گردد؛ البته نه به این معنا که کار و زندگی خود را رها می‌کند و روابط اجتماعی ندارد؛ بلکه در تمامی کارها و روابط خود خدا را در نظر می‌گیرد و برای کسب رضایت او گام بر می‌دارد.

۱۷. وصال حق

نهایت قرب الله، وصال است؛ مقامی که وصف ناپذیر است و سالکان واصل نیز آن را غیر قابل توصیف دانسته و چنین گفته‌اند:

پیروزمندتر و شادمان‌تر از آن بنده کیست که دوست او را عیان است و بعد از هجران، شراب وصل نوشیده است.

امام صادق علیه السلام چه زیبا و شکوهمند می‌فرماید:

اگر مردمان لذت و بهجت معرفت باری را می‌یافتند، اصلاً به شادی و لذت دنیا نگاه نمی‌کردند و دنیا نزد آنان چونان خاک زیر پایشان بود؛ زیرا واصلان وصال یار از لذتی برخوردارند که گویی همواره با اولیای الهی در باغ‌های بهشت در آسایش و آرامش‌اند. (کلمات مکنونه: ۱۵۶-۱۵۷)

بنا به اعتقاد علامه جعفری، آزادی من‌عالی که تهی از علایق و قیود و آلودگی‌های عالم ماده و مادیات است، موجب به وجود آمدن لذایذ بسیار عالی در درون می‌گردد؛ چون روح آدمی ذاتاً ابدگرا و دارای گرایش به قرارگرفتن در جاذبهٔ علت وجود خویش است که همانا خدا است و هر اندازه این روح از علایق و قیود آلودگی‌هایی که مانع گسترش و ابتهاج و ابدگرایی و قرارگرفتن در جاذبهٔ کمال مطلق می‌شوند، آزادتر شود، به حریت حقیقی بیش‌تر نایل می‌شود. ابن‌سینا در کتاب الاشارات چنین می‌گوید:

العَارِفُونَ الْمُتَرَهِّونَ إِذَا وُضِعَ عَنْهُمْ دَرَنُ مُقَارَنَةِ الْبَدَنِ وَ انْفَكُّوا عَنِ الشَّوَاغِلِ
خَلَصُوا إِلَى عَالِمِ الْقُدْسِ وَ السَّعَادَةِ وَ انْتَعَسُوا بِالْكَامِلِ الْأَعْلَى وَ حَصَلَتْ لَهُمْ
اللَّذَّةُ الْعُلْيَا؛ انسان‌های عارف که به مقام تهذیب و تتره نایل گشته‌اند، هنگامی

که کثافت‌های ارتباط با بدن مادی از آنان برکنار شده و از علایق و اشتغالات مزاحم صعود به سوی جاذبیت ربوبی رها شوند، با کمال آزادی و خلوص به وصول به عالم قدس و سعادت نایل گشته و دریافت کمال اعلیٰ آنان را به نعشه در می‌آورد و لذت اعلیٰ آنان را فرا می‌گیرد.

هم‌چنین می‌گوید:

«ثُمَّ إِنَّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَيَلْحَظُ جَنَابَ الْقُدْسِ فَقَطُّ، وَ إِنْ لَحِظَ نَفْسَهُ فَمِنْ حَيْثُ هِيَ لَا حِظَّهُ لَا مِنْ حَيْثُ هِيَ بَرِيَّتِهَا وَ هُنَاكَ بِحَقِّ الْوُضُولِ؛ سپس شخص سالک از خود غایب می‌شود و فقط پیشگاه قدس الهی را می‌بیند و اگر به نفس خود توجه کند، از آن جهت است که آن نفس دارای شهود است نه اینکه یک چیز زیبا و مزین است؛ در این موقع است که سالک شایستهٔ وصول است»
(جعفری، ۱۳۹۱: ۲۷-۲۵).

ارزش هر کس در آستانهٔ توحید به میزان نفوذ خداوند در او است. به هر مقدار که خدا در انسان سریان پیدا کند، آن انسان به همان مقدار ارزش پیدا می‌کند. هم‌چنین در جریان سلوک، نباید انسان سالک به آنچه که از آن تنزه یافته و گام به فوق آن گذاشته، بار دیگر تمایل پیدا کند و به سقوط بعد از صعود دچار گردد.

نتیجه‌گیری

دغدغهٔ درونی و دل‌مشغولی اندیشمندان دینی این است که نسل جدید جامعه را به برکت تربیت دینی، نسلی مؤمن به ارزش‌ها و عامل به فضایل اخلاقی و احکام الهی بار آورند؛ چراکه ما در جهانی زندگی می‌کنیم که سردی و برودت

حاصل از مادی‌گرایی همه فضاى زندگى انسانى را هم‌چون عصر یخبندان فرا گرفته است و در این یخبندان به گرمای ایمان عمیق و امیدبخشی نیاز است که هم‌چون آتشفشانی از عمق دل‌های پاك سر بر آورد و در شریان‌های برودت‌زده و مفلوج، گرما و حیات جاری کند.

با اعتراض به وضع موجود، وضع مطلوب خود را آماده می‌کنیم و این همان دستاورد اخلاق عرفان است که از طی کردن منازل سلوک و پیراستن دل از رذایل اخلاقی و آراستن آن به فضایل اخلاقی حاصل می‌شود. شناخت و تهذیب جان و تربیت نفس، مقدمه وصول به بارگاه قدس ربوبی و شهود خدا است و سلوک الی‌الله با طی کردن منازل مرتب و مشخص و با مراقبت‌های سلوکی در تصعید تکاملی انسان صورت می‌پذیرد؛ پس از آنچه گفتیم به دست آمد که اولاً نه تنها عرفان با اخلاق سازگار است، بلکه اخلاق جزء ضروری عرفان است، گرچه اخلاق بدون عرفان ممکن و موجود است؛ ولی ناتمام است؛ اما عرفان بدون اخلاق اساساً ناممکن است. آنچه موجب توهم ناسازگاری شده، انحراف در عرفان و سوءفهم از آموزه‌های عرفانی بوده است، نه حقیقت عرفان.

ثانیاً گرچه خداوند فوق ممکنات است و عارف نیز با ارتباط و اتصال به حق می‌کوشد از دنیا انقطاع پیدا کند؛ اما فراتر رفتن از ارزش‌های اخلاقی که لازمه کمال وجودی هستند، متصور نیست؛ بلکه اخلاق در عرفان رنگ الهی می‌گیرد و تعالی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، عرفان برتر از اخلاق نیست؛ بلکه باید گفت که عرفان اخلاق برتر است.

در این پژوهش سعی شد از تمامی مطالب اخلاق عرفانی علامه جعفری استفاده شود و جمع‌بندی آن‌ها به‌عنوان دیدگاه اخلاق عرفانی از دید این اندیشمند اسلامی ارائه شود. طبق یافته‌های پژوهش، در نظام اخلاق عرفانی علامه غایت انسان، وصول و قرب به حق تعالی است؛ یعنی فناء از اوصاف بشری و ظهور اوصاف حقانی در او که لازمه رسیدن به این کمال، سیر و سلوک است و از یقظه شروع می‌شود و به مقام فنا و بقای بالله ختم می‌گردد. در مسیر سلوک تمام صفات و خلیات نیکو در انسان به ظهور می‌رسد.

منابع

۱. جعفری، محمدتقی، عرفان اسلامی، ۱۳۹۱، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۲. _____، قرآن نماد حیات معقول، ۱۳۸۵، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۳. _____، تکاپوی اندیشه‌ها، ۱۳۷۳، گردآوری: علی رافعی، تهران: دفتر نشر فرهنگی.
۴. _____، اخلاق و مذهب، ۱۳۵۴، قم: انتشارات تشیع.
۵. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۵۸، جلد ۴، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۶۰، جلد ۸، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۷. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۷۶، جلد ۱۰، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۸۱، جلد ۱۴، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۹. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۶۶، جلد ۱۵، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. _____، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۳۷۷، جلد ۲۰، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. _____، پیام خرد، ۱۳۷۷، چاپ اول، بی جا: مؤسسه نشر کرامت.
۱۲. داودی، محمد و سیدعلی حسینی زاده، سیره تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، ۱۳۸۹، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۳. سجادی، سید ضیاءالدین، مقدمه ای بر مبانی عرفانی و تصوف، ۱۳۷۹، تهران: سمت.
۱۴. فتحعلی خانی، محمد، آموزه های بنیادین علم اخلاق، ۱۳۷۹، جلد اول، قم: انتشارات شهریار.
۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ۱۳۵۹، جلد اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۶. نصری، عبدالله، تکاپوگر اندیشه ها؛ زندگی، آثار و اندیشه های محمدتقی جعفری، ۱۳۷۹، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.